



آشنایی با یاران معصومین (علیهم السلام)

مقدمه

نام او عمار است که از ریشه عَمَرَ گرفته شده و به معنی آباد کردن است و عمار نیز چون صیغه مبالغه است به معنی کسی است که زیاد آباد کننده است. اما ارباب کتب لغت از جمله کتاب تهذیب اللغة گفته اند: عمار یعنی کسی است که زیاد نماز می خواند و بسیار روزه می گیرد و در ایمان، قوی و استوار است و خوش بو و خوش نام می باشد. (1) البته این معنایی که تهذیب اللغة از عمار کرده است هرچند معنای لغوی نیست بلکه معنای اصطلاحی است به این دلیل است که جناب عمار آنقدر شخصیت با عظمت و با جذبه ای داشت و با نفوذ و با تأثیر بود و در عین حال شخصیتی زاهدانه و عابدانه فوق العاده ای داشت، این دسته از کتب لغت، متأثر از این شخصیت والای جناب عمار شده اند و این طور معنا کرده اند.

نام پدرش یاسر و نام مادرش سمیه است

افتخار بزرگ عمّار این است که پدر و مادر وی اولین شهدای اسلام هستند. ابوجهل، پدر و مادرش را بعد از شکنجه های بسیار و طاقت فرسا به طرز دردناک و فجیعی به شهادت رساند. و به این ترتیب اولین شهید مرد و اولین شهید زن در اسلام لقب گرفتند.

در تاریخ به تولد عمّار اشاره ای نشده است ولی چون گفته اند در سال 37 هجری و در سنّ 94 سالگی در جنگ صفین و در رکاب مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسید، لذا می توانیم بگوئیم که وی در چهار سال پیش از عام الفیل به دنیا آمده است.

اسلام آوردن عمّار

عمّار پس از سی و چند نفر، در روزهایی که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در خانه ی ارقم محصور بودند، مسلمان شد.

عمّار دین اسلام را به خانواده خودش منتقل کرد و در پی آن، پدر و مادر و برادرش که عبدالله نام داشت، مسلمان شدند.

مسلمان شدن این خانواده به مذاق قریش به ویژه قبیله ی بنی مخزوم که هم پیمان یاسر بودند، خوش نیامد و به شیوه های گوناگون به شکنجه ی این خانواده می پرداختند.

بنی مخزوم بیش از همه، یاسر و سمیه را شکنجه می کردند. گاهی در روزهای بسیار گرم تابستان که در حجاز و در هنگام ظهر ریگ های زمین مگه کاملاً داغ می شد، آنها را برهنه کرده و روی زمین می خواباندند و کتک می زدند و یا بعضی اوقات زره آهنین بر عمّار پوشانده و ساعت ها او را زیر آفتاب گرم و سوزان بیابان های مگه نگه می داشتند.

این خانواده تا پای جان تمام شکنجه ها را تحمل کرده ولی از عقیده خود دست برنداشتند. با توجه به این پیشینه ی مبارزاتی و پاسداری از اسلام و عقیده به اسلام بود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درباره ی عمّار فرمودند: «حق با عمّار است و عمّار تابع حق؛ هرکجا که حق باشد عمّار در کنار حق است و او ملاک تشخیص حق است».

گاهی اوقات که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از کنار عمّار در حالی که او در زیر شکنجه بود، گذر می کردند، می فرمودند: «صَبْرًا يَا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ» «ای خاندان یاسر! شکیبایی کنید که وعده گاه شما بهشت است».(2)

روزی در مکه عمار را به آتش انداختند تا او را بسوزانند، در این هنگام که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، شاهد این صحنه بودند، فرمودند: «ای آتش! بر عمار سرد شو و او را سلامت نگهدار، همان طور که با ابراهیم خلیل رفتار کردی». و به خاطر دعای حضرت آتش هیچ آسیبی به وی نرساند. (3)

عمار در پاسداری از اسلام از چیزی فروگذار نمی کرد و در تمام جنگ هایی که دشمنان اسلام به راه می انداختند، شرکت کرده و جانفشانی های زیادی می کرد به ویژه در جنگ بدر و اُحُد حتّی در جنگ یمامه یکی از گوش هایش قطع شد. (4)

عمار به همراه حذیفه هنگام بازگشت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از جنگ تبوک، با رشادت خاصی جان ایشان را از سوء قصدی که منافقان برای قتل حضرت انجام دادند، نجات دادند. و منافقان از این دو نفر هراس داشتند و ایشان را به عنوان منافق شناس می شناختند. (5)

عمار در جریانات بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

عمار در جریانات بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شدّت اعتراض کرد و افرادی که به اسم خلیفه ی مسلمین بر مسند حکومت (البته به زور شمشیر) تکیه زده بودند را به رسمیت نشناخت ولی از آنجایی که تهدیدات فراوانی از خارج مرزهای بلاد اسلام متوجّه اسلام و مسلمین بود، همانند مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از هیچ تلاشی برای حفظ اسلام دریغ نکرد و مرتباً به حکومت نامشروع آن زمان کمک کرده و در جنگ هایی که بر علیه اسلام و بلاد اسلام انجام می گرفت شرکت می کرد و جانفشانی می نمود.

عمار در زمان خلیفه ی دوم به مدّت یک سال و نیم والی کوفه شد و در آن مدّت کم عدالت علوی و سیره ی نبوی را سرلوحه ی خویش قرار داد و تن به انحرافات و خلاف شرع های خلیفه و پیروانش نداد تا آنکه خلیفه، ایشان را از عمارت کوفه عزل کرد و به جای او مغیره که فردی فاسق و گنهکار بود را به حکومت کوفه منصوب کرد.

عمار در زمان خلیفه ی اول و دوم همانطور که گفته شد، پیرو مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بود و در زمان فرمانداری برکوفه نیز همین شیوه را ادامه می داد و مرتباً چه زمانی که حاکم بود و چه زمانی که حاکم نبود، فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به مردم گوشزد می کرد و کمر همّت بر روشنگری بسته بود و مردم را به مکتب حقّه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) که شیعه بود هدایت می نمود و از هر فرصتی استفاده می کرد تا مردم را به تشیّع سوق دهد و به عبارت دیگر شیعه سازی و شیعه پروری از مهم ترین کارهای عمار بود.

وی همین شیوه را در زمان عثمان نیز پی گرفت تا جایی که مورد غضب عثمان واقع شد و چند بار نیز مورد ضرب و شتم عوامل حکومت قرار گرفت. عمار از این رویه خود با همه ی تهدیداتی که متوجّه وی بود، دست برنداشت تا عثمان مجبور به تبعید وی شد و نقشه تبعیدش را کشید.

عثمان وقتی که تصمیم به تبعید عمّار را به ربه گرفت، عمّار نیز با شجاعت تمام به مخالفت با عثمان ادامه داد و آماده رفتن به ربه شد. طایفه ی بنی مخزوم نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتند و خواستند تا حضرت با عثمان صحبت کنند. حضرت نزد عثمان رفتند و به او فرمودند: «از خدا بترس! دیروز مرد شایسته ای مانند ابوذر را تبعید کردی تا در تبعیدگاه هلاک شد و باز امروز می خواهی نظیر او را تبعید کنی؟» میان حضرت و عثمان سخنانی رد و بدل شد تا عثمان به حضرت گفت: «تو سزاوارتر به تبعیدی». حضرت نیز فرمودند: «مانعی ندارد مرا هم تبعید کن».

اما در این هنگام مهاجرین نزد عثمان اجتماع کردند و به او اعتراض کرده و گفتند: «این چه روشی است که در پیش گرفته ای؟ چرا هرکه با تو سخن می گوید یا وساطت می کند، او را تبعید می کنی؟»

در نتیجه عثمان از تبعید عمّار منصرف شد.

عمّار در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

عمّار در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خدمات بسیار شایانی به حضرت کرد و دائماً از حق حضرت دفاع کرده و ایشان را به عنوان تنها خلیفه ی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی می نمود و با مردم در فضل و برتری ایشان و خاندان نبوت (علیهم السلام)، احتجاج می کرد.

ولی دشمنان و منافقان و خوارج کوردل مرتّب فتنه به پا می کردند و جنگ هایی را نیز به حضرت تحمیل کردند که در آن جنگ ها مثل جمل رشادت های بسیاری نمود و در جنگ صفین که معاویّه بن ابی سفیان به کمک عمرو بن عاص به راه انداخته بود نیز روشنگری می کرد و دائماً به سخنرانی می پرداخت. وقتی می دید کسی خوره ای مثل شگّ به جاناش افتاده، با او صحبت می کرد تا او را از تردید برهاند. وی در مقابل صفّ دشمنان به احتجاج با آنان می پرداخت و آنان را به حق دعوت می کرد و جواب شبهه افکنی شامیان و بنی امیّه را می داد تا کسی از اعتقاد درست و راه مستقیم خود، دست بر ندارد و منحرف نشود.

آخراً الامر در همان جنگ صفین بعد از خدمات بسیار به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مفتضح کردن بنی امیّه، شخصی به نام ابن جوین نیزه ای به عمّار زد که وی را زمین گیر کرد و شخصی به نام ابوالعادیه خزازی نیز سر از تن شریف او جدا نمود.

شب هنگام که جنگ متوقف شد، حضرت امیر (علیه السلام) میان کشته ها به جسد عمّار رسیدند، روی زمین نشستند و اشعاری را در مصیبت عمّار خواندند که ترجمه ی آن این است:

«ای مرگی که از من دست نمی کشی، زودتر مرا راحت کن که تمام دوستانم را از من گرفتی.»

گویا کسانی را که دوست‌شان دارم، کاملاً می‌شناسی و یا با راهنما به سوی ایشان می‌روی.»

عمّار وصیّت کرده بود تا با همان لباس رزم او را دفن کنند تا نزد خداوند با همان لباس، دشمنان را محاکمه کند.

حضرت امیر (علیه السلام) بر وی نماز گزارند و با همان لباس خون آلود دفنش کردند.

روحش شاد و راهش پُر رهرو باد.

پی‌نوشت‌ها:

1. اعیان الشیعه ص 3737 به نقل از قاموس اللغة - تهذیب اللغة ج 2 ص 234 .

2 . تاریخ الیعقوبی، ج 2 ص 28.

3 . الغارات ثقفی کوفی (ترجمه عطاردی) ص 491.

4 . الاستیعاب ج 3 ص 1042.

5 . المغازی ج 3 ص 1042.

منابع و مدارک:

1- دائرة المعارف صحابه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) ، پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی، 1391، تهران.

2- تاریخ الیعقوبی، یعقوبی.

3- أعیان الشیعة، سید محسن امین عاملی.

4- الغارات، ثقفی کوفی، ترجمه عطاردی.

5- الإستیعاب، ابن عبدالبر.

6- المغازی، واقدی.

دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

سعید بلوکی